

دو تصویر از اخی فرج زنجانی*

دکتر محمود درگاهی
عضو هیأت علمی دانشگاه زنجان

چکیده:

مطابق چند فقره گزارش بسیار کوتاه از اندیشه و کرامت «اخی فرج زنجانی»، او یک زاهد قشری و تنگ نظر است که نان را به نرخ ایمان می دهد و بر سر مجلس اطعام خود یک مهمان ناخوانده غیر مسلمان را به سختی رسوا می سازد! در حالی که با امعان نظر در واژه «اخی» یعنی لقب اخی فرج زنجانی که او را در زمره «اخیان» و اهل مروت و جوان مردی می نشانند، تصویر دگرگونه ای از او پدید می آید که مهمان دوستی و بخشندگی و رازپوشی آیین اعتقادی اوست. این دوگانگی دشوار در شخصیت اخی فرج زنجانی، تناقض کوری را پدید می آورد که گشودن آن از دو طریق ممکن است: نخست این که در صحت آن گزارش ها تردید کنیم، و دیگر این که ضبط برخی از نوشته ها را که به جای «اخی فرج»، «ابوالفرج» آورده اند بپذیریم.

کلیدواژه: اخوت، اخیان، فتوت، اخی فرج، ابوالفرج.



مقدمه:

اخی فرج زنجانی صوفی بلند آوازه سده پنجم هجری است. از زندگی و سلوک او به جز چند روایت کوتاه هیچ‌گونه اثر یا ردپایی برجای نمانده است؛ در نتیجه امروز به دشواری می‌توان به دنیای اندیشه او راه یافت و آن تیره از تصوف را که بدان منسوب است تعیین کرد. این نوشته می‌کوشد تا از طریق یک کرامت منقول از او از یک‌سو و مفهوم واژه «اخی» که لقب وی بوده است، از سوی دیگر به اندیشه و آیین او راه جوید و تصویر واقعی او را نشان دهد.

دو تصویر از اخی فرج زنجانی

اخی فرج زنجانی یکی از مردان مشهور عرفان و تصوف ایران در سده پنجم هجری است که آوازه کرامت او سراسر حوزه‌های تصوف را تا سده نهم هجری فراگرفته بود. این آوازه بلند، اخی فرج را در زمره چهره‌های برجسته و آشنای این قوم درآورده، و در نتیجه، در بسیاری از نوشته‌های آنان، و نیز گزارش‌های برخی از تذکره‌ها و تاریخ‌نویسان، راه داده است. مؤلف کشف‌المحجوب و قابوس‌نامه در سده پنجم، عطار نیشابوری در سده هفتم، حمدالله مستوفی در سده هشتم، و دولت‌شاه سمرقندی، عبدالرحمن جامی، اسیری لاهیجی در سده نهم، و نیز امین احمد رازی، محمد برادری، غلام سرور لاهوری، محمد داراشکوه در سده‌های ده و یازده، هر یک به گونه‌ای، درباره اخی فرج و کرامت او، و یا پایگاه وی در تصوف، سخن گفته‌اند، و شیوه روایت آنها حکایت از گستردگی نام او در دنیای تصوف دارد. اما جای دریغ است که علی‌رغم این وسعت آوازه، هیچ‌گونه ردّ یا نشانی از زندگی، شخصیت و اندیشه و آیین او برجای نمانده است، و در نتیجه برای یک پژوهش دقیق درباره او، به جز چند نکته



متناقض، هیچ‌گونه مواد و مصالح دیگر فراهم نمی‌آید! و به همین دلیل نیز برخلاف نوشته‌های پیشینان- در بسیاری از دایرةالمعارف‌ها و یا بخش اعلام واژه‌نامه‌های امروز، هیچ نامی از اخی فرج نمی‌توان یافت؛ در حالی که بسیاری از چهره‌های ناشناخته‌تر تصوف، بخشی از این دایرةالمعارف‌ها و واژه‌نامه‌ها را به خود اختصاص داده‌اند!

حال چگونه می‌توان به دنیای اندیشه و شخصیت او راه یافت و برجسته‌ترین خطوط اندیشه و آیین صوفیانه او را به دست آورد؟ برخی از نکته‌های روایت شده در کتاب‌های یادشده درباره اخی فرج، هم اندک است و هم در تناقض و اصطکاک با لقب و عنوان صوفیانه او یعنی «اخی» و در نتیجه نمی‌توان برای ترسیم یک تصویر دقیق از شخصیت او بدان‌ها تکیه نمود. این دو، دو تصویر جداگانه از اخی فرج ارائه می‌دهند که هیچ شباهت و سازگاری با یکدیگر ندارند و در نتیجه به جای آن‌که رهنمودی در آشنایی با اندیشه‌های او پیش آورند، نوعی پیچیدگی و پارادوکس در خطوط اساسی اندیشه او پدید می‌آورند، و این کار بر ابهام و افسانه‌وارگی شخصیت اخی فرج می‌افزاید، و شناخت او را دشوار و حتی ناممکن می‌سازد! اینک برای ترسیم این چهره پارادوکسیکال، ابتدا به روایت‌های بازمانده از اندیشه و آیین اخی فرج در آثار پیشینان می‌پردازیم و پس از آن، این تصویر را در برابر تصویر دیگر او که از واژه «اخی» و آیین اخوت برمی‌آید، قرار می‌دهیم تا اندکی از راز شخصیت پیچیده و پرابهام او بکاهیم.

۱- تصویر اخی فرج در نوشته‌های پیشینان

نوشته‌های پیشینان با همه توجهی که به اخی فرج و بعضی از اندرزها و کرامت‌های او نشان می‌دهند، در ارائه یک تصویر کامل و همه سویه از اندیشه و شخصیت او قصور ورزیده و تنها به روایت چند نکته موجز بسنده نموده‌اند، که مهم‌ترین آنها از این قرار است:



۱- نخستین کتابی که نام اخی فرج زنجانی در آن آمده است، قابوس‌نامه، نوشته‌ عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر قابوس بن وشمگیر زیاری است. اما قابوس‌نامه یک کتاب تاریخی نیست، و در نتیجه انتظار دست یافتن به زندگی‌نامه یا اندیشه و آیین اخی فرج از طریق آن بی‌په‌وده و نادرست است. با این حال، روایتی که نویسنده این کتاب از اخی فرج می‌آورد، گوشه‌ای از اندیشه او را ترسیم می‌کند. مطابق این روایت: «شیخ اخی فرج زنگانی رحمة الله در آخر که سماع را منع کرد، گفت: سماع آب است، و آب آنجا باید که آتش بود، آب بر آتش ریختن تیرگی و وحل بود، و اگر در قومی که پنجاه مرد بود، یکی با آتش بود، چهل و نه مرد را از بهر آن یکی تیرگی نتوان افزود.» (قابوس بن وشمگیر، ۲۳۵)

در همین قرن، مصنف کتاب «کشف المحجوب»، ابوالحسن هجویری، اخی فرج را از بزرگان طریقت می‌خواند: «شیخ شقیق فرج، معروف به اخی زنگانی مردی نیکوسیرت و ستوده طریقت بود.» (هجویری، ص ۲۱۵)

۲- دومین فقره مربوط به اخی فرج، اشاره کوتاهی به داستان گربه اوست که برخی از شارحان منطق‌الطیر در بیت زیر از منطق‌الطیر عطار نشان داده‌اند:

گه سگی را ره دهد تا پیشگاه

گه کند از گربه‌ای مشکوف راه

(عطار نیشابوری، ۱۳۵۳، ۳)

اگر چنین تفسیری از مصراع فوق را بپذیریم، آنگاه این اشاره عطار، با همه اختصار و کوتاهی آن، حاکی از گستردگی حوزه اشتها اخی فرج و اندیشه‌های اوست، اما در عین حال این پرسش را در میان می‌آورد که چرا در تذکرةالاولیاء عطار، هیچ اشاره‌ای به اخی فرج دیده نمی‌شود، در حالی که جامی دو سده بعد از عطار، او را نیز در زمره صوفیان بزرگ قرار داده است؟ و بی‌تردید دسترسی



عطار به شرح احوال او هم به دلیل نزدیکی تاریخی و هم به دلیل نزدیکی جغرافیایی، بیشتر از جامی بوده است!

۳- فقره چهارم از منابع مربوط به اخی فرج، تاریخ گزیده حمدالله مستوفی است. این کتاب نیز با آن که یک نوشته تاریخی است، اما از اشاره به شرح احوال اخی فرج و حتی تاریخ زندگی او تهی است، و تنها به ذکر نام او - آن هم به صورت ابوالفرج - در سلسله مشایخ تصوف بسنده کرده است: «شیخ ابوالفرج زنجانی وفات غره رجب سنه سبع و خمسين و اربعمائه (۴۵۷) به زنجان» (مستوفی، ۱۳۶۴، ص ۶۶۲)

از آنجا که تاریخ گزیده در سال ۷۳۰ هجری، یعنی حدود دو سده بعد از مرگ اخی فرج، به تحریر درآمده است، و در طی این دو سده هیچ کتابی به تاریخ وفات او اشاره نکرده است، به سختی می توان آنرا دقیق ترین تاریخ در این خصوص دانست، حمدالله مستوفی نیز منبع این تاریخ را ذکر نکرده است، و در نتیجه دانسته نیست که او آنرا از یک نوشته دیگر نقل می کند، یا از طریق روایت های شفاهی شنیده است، و یا این که آن را بر روی سنگ مزار اخی فرج خوانده است. با این وصف، شیوه بیان او در ذکر این تاریخ قاطعانه است، و در آن اثری از احتمال و تردید دیده نمی شود.^۱

۴- اما مفصل ترین گزارش درباره اخی فرج در مجموع سه نوشته مربوط به سده نهم هجری آمده است. یکی از این نوشته ها «تذکره الشعراء» دولتشاه سمرقندی است که از طریق آن به ارادت نظامی گنجوی نسبت به اخی فرج و قوف می یابیم: «و شیخ (نظامی) از مریدان اخی فرج زنجانی، قدس الله سره العزیز بوده» (دولتشاه سمرقندی، ص ۹۹) و این سخن دولتشاه را مؤلفان «آتشکده آذر»، «بستان السیاحه»، «ریاض العارفین» و چند کتاب دیگر نیز نقل کرده اند.

همزمان با دولتشاه، عبدالرحمن جامی نیز در «نفحات الانس» خود، ضمن اشاره به تاریخ و محل وفات اخی فرج که احتمالاً برگرفته از حمدالله مستوفی است، گزارشی از دو کرامت مشهور او ارائه می دهد که در مجموع مفصل ترین گزارش در میان همه



کتاب‌هایی است که به شرح اندیشه یا احوال اخی فرج پرداخته‌اند. گزارش جامی چنین است: «وی مرید شیخ ابوالعباس نهاوندی است. روز چهارشنبه غره رجب سنه سبع و خمسين و اربعمائه از دنیا برفته است و قبر وی در زنجان است. می‌گویند وی را گربه‌ی بوده است که هر گاه که جمعی مهمانان به خانقاه شیخ توجه کردند، آن گربه به عدد هر یک از ایشان بانگی کردی، خادم خانقاه به هر بانگی یک کاسه آب در دیگ ریختی. یک روز عدد مهمانان بر عدد بانگ‌های وی به یکی زیادت یافت، تعجب کردند، آن گربه به میان جماعت درآمد و یک یک را بوی کردن گرفت و بر یکی از آنها بول (ادرار) کرد. و چون تفحص کردند وی از دین بیگانه بود. [نیز] گویند که روزی خادم مطبخ قدری شیر در دیگ کرده بود که برای اصحاب شیربرنج بپزد، ماری سیاه از دودگذر در دیگ افتاد و آن گربه آن را دید، گرد دیگ می‌گشت و بانگ می‌کرد و اضطراب می‌نمود، خادم چون از آن معنی غافل بود وی را زجر می‌کرد و دور می‌انداخت، چون خادم به هیچ نوع متنه نگشت، گربه خود را در دیگ انداخت و بمرد. چون شیربرنج را بریختند ماری سیاه از آنجا ظاهر شد. شیخ فرمود که آن گربه خود را فدای درویشان کرد، وی را در قبر کنید و زیارتی کنید. می‌گویند حالا قبر وی ظاهر است و مردم زیارت آن می‌کنند.» (جامی، ۱۳۶۶، ص ۱۴۸)



آوازه این دو داستان کرامت‌آمیز، بعد از عصر جامی انتشار می‌یابد و به کتاب‌هایی مانند هفت اقلیم امین احمد رازی، عقول عشره محمد براری، خزینة الاصفیاء، غلام سرور لاهوری و ۰۰۰ راه پیدا می‌کند و به گونه شاخص‌های اصلی اندیشه و آیین اخی فرج درمی‌آید.

یک فقره دیگر از گزارش‌های مورد استناد ما که روایتی متفاوت از مجموعه روایت‌های بالا ارائه می‌دهد، مربوط به کتاب «تاریخ کبیر» نوشته جعفر بن محمد بن حسن، معروف به جعفری یزدی در سده نهم هجری است. مؤلف این کتاب که مانند حمدالله مستوفی ترکیب کنیه‌ای «ابوالفرج» را به جای «اخی فرج» آورده است، کرامت دیگری را به وی نسبت می‌دهد که در نوشته‌های دیگر، اثری از آن دیده نشده است.

جعفری یزدی می‌گوید: «ابوالفرج زنجانی از بزرگان دین بود، اول مُکاری می‌کرد و چهارپایان را رنجانیدی، یک بار چوبی محکم بر درازگوشی زد و درازگوش با وی در سخن آمد و گفت: چنان بزن که باز توانی خورد. او را حالی بدین سخن دست داد و ترک چهارپایان بداد و همه عمر را در راه حق صرف کرد و مستجاب‌الدعوه بود و بسیاری از بزرگان دین متابعت او نمودندی و صاحب کشف و کرامت شد و مدفن او در زنجان مشهور بود. وفات او در سال چهارصد و دو هجری بود.» (نی‌رومند، ص ۱۱۴)

آخرین فقره از مجموعه گزارش‌های مربوط به سده نهم درباره اخی فرج، روایت یکی از گفته‌های او در لزوم توجه به سخنان اولیاء و رعایت آنها در سلوک روزانه است. این روایت در کتاب «اسرارالشهود» اسیری لاهیجی از سروده‌های سده نهم هجری آمده است. از شیوه روایت اسیری چنین برمی‌آید که او یکی از اندرزهای «اخی فرج» را که مربوط به آداب سلوک است مناسب مقام دانسته و آن را در تأیید اعتقادات خویش نقل کرده است:

شیخ زنجانی ولی خاص حق

بسوالفرج کو برد از عالم سبق

پیشوای جمله در کشف و صفا

در تجلی و فنا و در بقا

گفت هر کو گفته این قوم را

نشنود در گوش حس جان‌فزا

نور ایمان محو گردد از دلش

خود نباشد غیر ظلمت حاصلش

زانکه تصدیق کلام اولیا

واجب آمد پیش ارباب صفا



(اسیری لاهیجی، ۱۳۶۸، مقدمه)

نکته دیگری که در این روایت اسیری قابل توجه است، این است که او نیز مانند حمدالله مستوفی و جعفری یزدی به جای «اخی فرج»، «ابوالفرج» آورده است، که البته یک دلیل این تغییر لقب، ضرورت شعری است، زیرا «اخی فرج» را با هیچ تدبیری نمی‌توان در این شعر جای داد...

نویسندگان سده‌های بعد، هیچ نکته تازه‌ای به آنچه که پیشینیان آورده بودند نمی‌افزایند. نویسنده «خزینة الاصفیا» - غلام سرور لاهوری - نوشته‌های جامی را بار دیگر تکرار می‌کند و داراشکوه در «سفینة الاولیا» تنها به ذکر تاریخ وفات و نام مراد او - ابوالعباس نهاوندی - بسنده می‌نماید. اما در این میان یک استثنا وجود دارد و آن کتاب عقول عشره است. نویسنده این کتاب «با بیان این عبارت که شیخ ابوالعباس مقتدای وقت خود بوده و ایشان را گربه‌ای بود که موضوع گربه را کاملاً از شیخ اخی فرج منفک ساخته و به مرشد او نسبت داده است.» (نیرومند، ۱۳۶۴، ص ۱۹۹)

فقرات یادشده در بالا، همه اطلاعاتی است که نوشته‌های پیشینیان ما از زندگی و اندیشه اخی فرج ارائه می‌دهند و چنانچه بخواهیم خطوط اندیشه او را از خلال این روایت‌ها بیرون بیاوریم مطابق یک فقره آن، یعنی گزارش قابوس‌نامه، اخی فرج با موسیقی و سماع صوفیانه در بسیاری از خانقاه‌ها و محافل صوفیه مخالف بوده است؛ و بر طبق روایت جامی و کسانی که سخن جامی را در سده‌های بعد تکرار کرده‌اند، نیز او زاهدی قشری و گرفتار تنگ‌نظری است. قشری‌گری او در حدی است که نه تنها یک وعده طعام دادن به یک گرسنه غیر مسلمان را روا نمی‌دارد، بلکه هتک حرمت و پرده‌داری، و حتی اهانت و خوارداشت او را، آن‌هم بر سر سفره مهمانی و اطعام، مباح می‌شمارد، و کرامت او در این است که گربه دست‌آموز وی در میان مجلس اطعام بر روی یک مهمان ناخوانده بول می‌کند!!



اگر سیمای حقیقی شیخ اخی فرج زنجانی آن چیزی است که از خلال این نوشته‌ها بیرون می‌آید، آنگاه باید همه‌ی اهل تصوف و اهل اخوت و فتوت، از انتساب او به آیین خویش احساس سرافکنندگی کنند! در این تصویر، اخی فرج بنیان‌گذار قشری‌گری و بی‌تسامحی و تنگ‌نظری است؛ و از این نظر درست در برابر عارف آزاداندیشی چون ابوالحسن خرقانی قرار می‌گیرد که نماد تسامح و بلندنظری در اوج آن است، و با آنکه از درون همان جریان تصوف درآمده، و از قضا هم‌روزگار اخی فرج نیز هست، و حتی ۲۰، ۳۰ سالی پیش از او نیز در گذشته است، انسان‌دوستی و تسامح را در آن‌چنان قلّه‌بلندی می‌بیند که بر سردر خانقاه خود می‌نویسد: «هر که در این سرا آمد نانش دهید و از ایمانش مپرسید، چه، آن‌کس که به درگاه باری تعالی به جان ارزد، البته بر خوان بوالحسن به نان ارزد.» (خرقانی، ۱۳۶۳، مقدمه)

حال از کدام یک از این دو اندیشه بوی خداشناسی و انسان‌دوستی و فتوت برمی‌آید؟ و اخوت و جوان‌مردی خود را از تبار کدام‌یک از این دو تیره تصوف می‌شناسد؟ اگر اخی فرج در این تصویر خود بنیان‌گذار سخت‌گیری و تعصب فرقه‌ای باشد، خرقانی نیز نیای آزاداندیشی و تسامح اعتقادی است، و در اینجا، به این دلیل اخی فرج را با خرقانی مقایسه می‌کنیم تا گمان نرود که تسامح و آزاداندیشی و انسان‌دوستی از ارزش‌های ویژه روزگار ما است، و داوری درباره‌ی یک صوفی سده پنجم، با این‌گونه معیارها، نادیده گرفتن اوضاع و اقتضائات زمانه اوست! بی‌تردید اگر همه مردان تصوف به شیوه اخی فرج سلوک می‌کردند، امروز هیچ نشانی از آیین تصوف برجا نمانده بود، و این آیین هیچ جاذبه و اعتباری برای انسان روزگار ما نداشت. همه سرمایه تصوف مرهون اندیشه مردانی است که دغدغه و دل‌مشغولی بزرگ آنها، حرمت و اعتبار انسان‌ها و انسانیت بوده است، حرمت و اعتباری که پیوسته لگدکوب شریعت قشری و سران حزم‌اندیش و بی‌تسامح آنها شده است و رسالت بزرگ تصوف، به ویژه در تیره‌های اجتماعی‌تر آن مانند فتوت و اخوت، انکار همه این ناروایی‌ها بود!



۲_ تصویر دی‌گری از اخی فرج

می‌توان این تصویر ناخوشایند اخی فرج را فراموش کرد و تصویر دومی از اندیشه و آیین او ترسیم نمود. این تصویر دوم که می‌تواند او را در شمار پای‌بندان فتوت و جوان‌مردی و آزاداندیشی درآورد و از تهمت سخت‌گیری و تنگ‌نظری برائت ببخشد. با توجه به اشتها او به «اخی» و اقتضائات و پی‌آمدهای آن که در سلوک فکری - اعتقادی او شکل می‌گیرد، بی‌تردید لقب «اخی»، اخی فرج زنجانی را در زمره «اخیان» و پیروان اخوت و جوان‌مردان مشهور تاریخ فتوت جای می‌دهد. زیرا «اخی» عنوانی است که بر رؤسای جوان‌مردی و پیروان آیین فتوت، متشکل از طبقات اصناف، اطلاق می‌شود، و سازمان و تشکیلات اخی‌ها که ماهیت مذهبی - اجتماعی داشت، اخی‌گری (اخی‌لیق) نامیده می‌شد. (دی‌انت، جلد هفتم)

ابن بطوطه، سیاح نامی سده هشتم که یکی از نخستین گزارش‌ها درباره‌ی اهل فتوت از آن اوست درباره‌ی اخوت و آداب و رسوم آن چنین می‌نویسد: «اخیه» جمع «اخی» است که به معنی برادر من است. این گروه در غریب‌نوازی و اطعام و برآوردن حوائج مردم و دست‌گیری از مظلومان و... بی‌نظیرند و «اخی» اصطلاح کسی را گویند که از طرف هم‌کاران خود و سایر جوانان به عنوان رئیس و پیش‌کسوت انتخاب می‌شود. این طریقه را «فتوت» نیز می‌نامند... این جماعت مسافرینی را که وارد شهر می‌شوند در خانقاه خود منزل می‌دهند و مسافر تا هنگامی که بخواهد آن شهر را ترک کند مهمان آنان تلقی می‌شود. اگر شبی مسافر نرسید، غذایی را که تهیه می‌شود خودشان می‌خورند و سپس به رقص و آواز می‌پردازند... این گروه را فتیان (جوان‌مردان) می‌نامند و پیش‌کسوت‌شان به طوری که گفتیم «اخی» نامیده می‌شود...» (ابن بطوطه، ۱۳۶۱، ج ۱، صص ۳۱۶-۳۱۵)

از آنجا که کانون اصلی اخوت و حوزه‌ی زندگی و فعالیت اخیان، آناتولی و آسیای صغیر بوده است، برخی از پژوهشگران، این واژه را یک واژه ترکی دانسته‌اند که «به



صورت «اقي» و در معنی جوان‌مرد یا سخی به کار رفته است... و در ترکی او یغوری نیز به صورت «اقي» در همان معانی آمده است... در ترجمه ترکی دیوان لغات نیز «اقي» [به معنی] جوان‌مرد، بخشنده و اقیلیق [(آقالیق؟)] در معنی کریم و جوان‌مرد، و در کتاب «دهه قورقورت» نیز به صورت «اخي» و به همان معانی جوان‌مرد و پهلوان به کار رفته است... برخی از پژوهشگران معاصر نیز به سبب تشابه لفظی میان «اخي» و «اقي» و نیز تشابه در رفتار و اندیشه‌های اعضای آن، این واژه را تحریفی از «اقي» ترکی می‌دانند. اما آنچه مسلم است اخي که مقدم فتیان است با اخوت که معظم ابواب فتوت است، ارتباط دارد. اخي‌ها جملگی سالکان مسلک فتوت‌اند... و فتی در میان اعراب کهن به انسانی گفته می‌شود که به حد کمال رسیده باشد و مهمان‌نوازی و سخاوت و نیز شجاعت از فضایل اخلاقی او باشد...» (دی‌بانت، پی‌شینی).

آداب‌نامه‌های فتوت نیز، سراسر، دعوت به گذشته و آزاداندیشی و بلندنظری است. این آداب‌نامه‌ها، فتوت یا اخوت را برابر با ایثار می‌خوانند، و رازداری و نیک‌اندیشی و مهمان‌دوستی را قائمه‌های اساسی آن می‌شمارند: «حدّ جوان‌مردی از حد فزون است، ما از آن، دو اختیار کرده‌اند: یکی نام دادن و دوم راز پوشیدن» (کربن، ۱۳۶۳، ص ۱۷۱)، و «حسن ظن به خلق و حفظ حرمت ایشان» (همان، ص ۱۲۵) یکی از اصول شناخته شده مرانامه جوان‌مردی و فتوت است.

تأمل در یکایک این اصول و آداب، و انطباق آنها با آنچه که از اندیشه و آیین اخي فرج روایت کردیم، نه تنها هیچ‌گونه شباهتی را در میان آن‌دو نشان نمی‌دهد، بلکه این دو اندیشه را در دو حوزه جداگانه می‌نشانند، و اخي فرج را در هیأت زاهدی تنگ‌نظر و بی‌تسامح و پای‌بند آیینی ضد فتوت و اخوت پدیدار می‌کند که در رفتار زاهدانه خود یکایک آداب اخي‌ها را نقض می‌کند، و از این طریق در برابر آیین جوان‌مردانه آنان می‌ایستد! و بدین‌گونه معضل و پارادوکسی پدید می‌آید که گشودنی نیست! زیرا دشواری این معضل تنها در این نکته نیست که چگونه یک جامعه آشنا با آداب و رسوم اخیان، زاهدی سخت‌گیر و خشک‌مغز مانند اخي فرج را در زمره اخي‌های آزاداندیش



پذیرفته و او را به آیین آنان منسوب کرده است، دشواری بزرگتر در سوی دیگر این ماجراست، و آن این است که اخی فرج، خود با آن همه زهد و تنگ‌نظری و تعصب، چگونه توانسته است این لقب را که یادآور لوطی‌گری و عیاری و آزاداندیشی، و حتی - در برخی از نحله‌های آن - نوعی بی‌بند و باری و لذت‌جویی و غنا بوده است، بپذیرد و خود را یک «اخی» بخواند؟ به ویژه که در روزگار وی، جماعت اخیان، غالباً «عقاید خالص اسلامی خود را از دست داده و جزء عیاران گردیده و فتوت ایشان از اساس اخلاقی منحرف گردیده بود.» (همان، ۱۰۵)

بی‌تردید برای زاهدی چون اخی فرج، این‌گونه بازی کردن با اعتبار خویش، بازی ناممکنی بوده است و امروز نیز پذیرفتن چنین تصویر دوگانه‌ای از او، برای ما، ناممکن‌تر است! پس چگونه می‌توان چنین گره کوری را گشود؟ گمان می‌رود که راه بیرون شدن از تنگنای این معضل، آن است که یا کرامت‌نمایی مشهور اخی فرج را که حاوی اندیشه‌ی ضد اخوت است، و در گزارش جامی و نویسندگان بعد از او آمده بر ساخته‌ی گروهی از عوام یا مریدان پرتعصب او بشماریم، و ساحت اخوت را از آن‌گونه تعصبات کور دور بدانیم، و یا مانند نویسنده «عقول عشره» آن را به ابوالعباس نهاوندی نسبت دهیم و یا این‌که ضبط کتاب‌هایی مانند «تاریخ گزیده»، «تاریخ کبیر» و «اسرار الشهود» را که به جای «اخی فرج» «ابوالفرج» یا «ابوالفرج» آورده‌اند، دقیق‌تر بشماریم، زیرا در این صورت، دیگر هیچ ارتباطی بین آیین «ابوالفرج» و آیین اخوت به میان نمی‌آید!

البته یک تدبیر دیگر در گشودن این گره و شناختن اندیشه و شخصیت اخی فرج، تحقیق در سلسله پیران، پیروان و مریدان اوست. اما دریغ که اسناد و اطلاعات بازمانده از زندگی و اندیشه آنان نیز بیش از آنچه که از زندگی خود اخی فرج دیدیم، نبوده است و درباره آنها همان اندازه ابهام وجود دارد که در باره خود اخی فرج! با این‌همه، در این نکته تردیدی نیست که هیچ‌یک از آنها به «اخوت» منسوب و متصف نبوده‌اند. مشهورترین این مریدان خواجه محمد خوشنام است و «چنان‌که مشهور است طریقه



صوفیه آذربایجان به واسطه وی انتشار یافته است» (نیرومند، ۱۳۶۴، ص ۲۰۱) در حالی که نه خواجه محمد و نه طریقه صوفیه یادشده، هیچ‌یک، به «اخوت» و «اخى گرى» مشهور نشده‌اند.



یادداشت‌ها:

۱ - دانشمند فقیه مرحوم غلامحسین یوسفی سال وفات اخى فرج را ۴۵۰ هجری نوشته، اما برای آن مأخذی ذکر نکرده است، گمان می‌رود که این تاریخ نتیجه یک سهو در گزارش مرحوم یوسفی و یا یک اشتباه چاپی باشد. (ر.ک: قابوس نامه، ۴۷۸)

منابع و مأخذ:

- ۱- ابن بطوطه، سفرنامه، (۱۳۶۱)، ترجمه دکتر محمدعلی موحد، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲- اسیری لاهیجی، شمس‌الدین محمد: اسرارالشهد، (۱۳۶۸) تصحیح و مقدمه سیدعلی آل داوود، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۳- جامی، عبدالرحمن: نفحات الانس من حضرات القدس، ۱۳۶۶، به تصحیح و مقدمه مهدی توحیدی‌پور، تهران، انتشارات سعدی.
- ۴- خرقانی، ابوالحسن: نورالعلوم، ۱۳۶۳، به کوشش و نگارش عبدالرفیع حقیقت (رفیع).
- ۵- دیانت، علی اکبر: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۵، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد هفتم، ذیل واژه اخى.
- ۶- سمرقندی، دولت‌شاه: تذکره الشعراء، ۱۳۶۶، به همت محمد رضانی، انتشارات خاور.
- ۷- عطار نیشابوری، فریدالدین: منطق الطیر، ۱۳۵۳، به کوشش دکتر محمدجواد مشکور.
- ۸- قابوس بن وشمگیر بن زیار، عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر: قابوس نامه، ۱۳۶۶، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۹- کرین، هانری: آیین جوان‌مردی، ۱۳۶۳، ترجمه احسان نراقی، تهران، نشر نو.
- ۱۰- مستوفی، حمداله: تاریخ گزیده، ۱۳۶۴، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۱- نیرومند، کریم: عرفا و حکمای استان زنجان، ۱۳۶۴، زنجان، کتاب‌فروشی ستاره زنجان.
- ۱۲- هجویری، علی بن عثمان، به اهتمام و تصحیح ژوکوفسکی، لنینگراد، ۱۹۲۶.

